

ویژگی‌های فرهنگی دانشجویان رشته‌های هنر (شناخت وضع موجود پیش شرط برنامه‌ریزی فرهنگی)

غلامرضا اسکندریان^۱ و هادی برغم‌دی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۰۹)

چکیده

تحولات دهه‌های اخیر، دانشگاه‌های ایران را با تغییرات و تحولاتی همراه کرده است که در نتیجه‌ی آن تمرکز بر برنامه‌های فرهنگی از وزن و اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. ورود به حوزه‌ی برنامه‌ریزی فرهنگی، همانند هر حوزه‌ی دیگری، نیازمند در اختیار داشتن شناخت دقیق از ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای افراد (دانشجویان) است چرا که هر سیاستی سرانجام با مخاطبانی سر و کار دارد که باید آن را بپذیرند. بنابراین می‌توان شناخت وضع موجود را به عنوان پیش شرط برنامه‌ریزی فرهنگی معرفی کرد. مهمترین هدف این مقاله، شناسایی وضعیت موجود و بررسی ویژگی‌های فرهنگی دانشکده‌ها و دانشجویان رشته‌های هنر و در ادامه ارائه راهبردهایی در راستای برنامه‌ریزی فرهنگی است. مبنای این مقاله، پژوهشی کیفی است که در دو دانشگاه هنر و پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران اجرا شده است. روش مورد استفاده برای

۱. دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی توسعه اجتماعی و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی eskandaryan@gmail.com

۲. دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی barghamadi.h@gmail.com

جمع‌آوری اطلاعات، انجام مصاحبه‌های عمیق ساختار نیافته و جلسات بحث گروهی متمرکز بوده است. مهمترین دستاورد این پژوهش، پاسخ مثبت به سوال اصلی طرح است؛ بدین معنی که میان وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر و سایر دانشجویان تفاوت معنی‌دار دیده می‌شود اما نمی‌توان با این وجوه افتراق و تفاوت، به صورت سطحی و موردی برخورد نمود. نخستین گام برای مواجهه با این وجه افتراق، ریشه‌شناسی تفاوت‌های مشاهده شده است که در این طرح به صورت تفصیلی صورت پذیرفت. نتایج بیانگر این امر بوده است که برخی از این تفاوت‌ها امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر و به عبارت دیگر از ویژگی‌های رشته‌های هنری است و بخشی نیز غیرطبیعی و امری قابل تامل و پیگیری است که به تشریح آن پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی: ویژگی‌های فرهنگی دانشجویان، برنامه‌ریزی فرهنگی، جامعه‌پذیری، مجموعه رشته‌های هنر.

مقدمه و بیان مساله

نقش و اهمیت دانشگاه در دوران اخیر، در هدایت و اداره‌ی امور جامعه و ایجاد تحولات اساسی در راستای رشد علمی و فرهنگی کشور بر همگان امری روشن است؛ و با اهمیتی که دانشگاه در تولید و نهادینه کردن بسیاری از قواعد و هنجارها دارد، توجه به فرایندهای ایجاد این قواعد و هنجارها و تبیین نظام فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌ها، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. شناخت آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای فرهنگی- اجتماعی از اساسی‌ترین نیازهای بنیادی در امر برنامه‌ریزی فرهنگی، شناسایی وضعیت و سطح فرهنگی و پیگیری تحولات آن در آینده است و هر برنامه‌ریزی بایستی روشن‌نگر این امر باشد که جامعه در چه وضعیتی قرار دارد و از نظر جهت حرکت، عوامل و شرایط اجتماعی و فرهنگی در چه مسیری قرار گرفته است. امروزه دانشگاه در سطح جهانی، علاوه بر کارکردها و وظایف آموزشی و پژوهشی، وظایف جدیدی در عرصه فرهنگی و اجتماعی بر عهده گرفته‌است. از جمله این وظایف می‌توان به نقش «فرهنگ‌سازی» و «جامعه‌پذیری» اشاره کرد. در سطح ملی، زمینه‌ها و نتایج برآمده از انقلاب و تحولات دو دهه‌ی گذشته، دانشگاه‌های ایران را با تغییرات وسیع و تحولات بنیادین همراه کرده است، در نتیجه‌ی این تحولات درونی و بیرونی، برنامه‌های فرهنگی در درون نظام آموزش عالی از وزن و اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

فرهنگ، بنیان هر جامعه را پی‌ریزی می‌کند و مهمترین رکن هویت در یک جامعه، عناصر فرهنگی آن است. فرهنگ ضمن آن که بستر علایق مشترک و فهم مشترک است، در عین حال محمل و وسیله‌ای برای روابط بین‌ذهنی و تولید فکری انسان، جهت‌یابی، تنظیم، هماهنگی اعمال و انواع مناسبات او در جامعه است. چنانکه آراتو^۱ ذکر می‌کند: «فرهنگ به معنای پرورش و فرهیختن کل شخصیت است» (آراتو، ۱۳۸۵: ۱۱۸). در سطح کلان نیز، نظم فرهنگی همزمان دارای دو کارکرد محوری است؛ یکی تغییر و نوآوری اجتماعی و دیگری تداوم اجتماعی (چلبی، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۲).

از نظر زیمل^۲، فرهنگ به دو صورت «فرهنگ عینی» و «فرهنگ ذهنی» تقسیم و تفکیک می‌شود. به نظر وی فرهنگ عینی پیشروی نامحدودی دارد، در حالیکه فرهنگ ذهنی پیشرفت کندی دارد (زیمل، ۱۳۸۶: ۹۶). چنانکه گای اُکس توضیح می‌دهد: «زیمل فرهنگ عینی را حوزه اعیان با ابژه‌هایی تلقی می‌کند که برای پرورش فرد در حکم ابزارند. فرهنگ عینی مسیری را می‌سازد که فرد برای کسب فرهنگ مجبور است آن را بییماید. فرآیند فرهنگ طلب می‌کند که او جهان فرم‌های عینیت یافته را در نوردد. زیمل فرهنگ ذهنی را حالت شخصیت فردی‌ای تلقی می‌کند که محصول این فرآیند است. فرهنگ عینی به وسیله جهان فرم‌های فرهنگی و محصولات آنها ساخته می‌شود، فرهنگ ذهنی به وسیله زندگی شخصیت فردی تا آن جا که سنتزی از این فرم‌های خودسامان را بازنمایی می‌کند، ساخته می‌شود» (زیمل، ۱۳۸۶: ۴۸). بنابراین در شکل‌گیری شخصیت فرهنگی و اجتماعی افراد دو عامل، یعنی بستریهای محیطی به مثابه‌ی حوزه‌ی عینی و شخصیت به مثابه‌ی حوزه‌ی ذهنی تاثیر فراوان می‌گذارد. این مفاهیم به لحاظ فضایی و مکانی در نقاط مختلفی نمود پیدا می‌کنند که دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و علمی یکی از مصادیق این مکان‌ها به‌شمار می‌آید.

از طرف دیگر نظام اجتماعی محصول تعامل اجزای خویش است و هر کدام از این عناصر دارای کارکردها و وظایفی است که در نهایت به تعادل نظام منجر می‌گردد. در جامعه‌شناسی تالکوت پارسنز^۳، تعامل این عناصر به خوبی تبیین شده است. از این نگاه، یکی از عناصر نظام اجتماعی، نظام فرهنگی است. نظام فرهنگی وظیفه و کارکرد اصلی‌اش حفظ الگوها و ساماندهی جامعه‌پذیری است. هر نظام فرهنگی دارای عناصر و اجزایی است. نمادها، باورها، ارزش‌ها و شاخص‌ها از جمله این عناصر محسوب می‌شود. اصولاً کنش مطرح در نظام فرهنگی، کنش

^۱ - Arrato

^۲ - Zimel

^۳ - Talkot parsons

ارزشی است که به شیوه‌ای استدلالی (اعم از تجربی، تحلیلی و تفسیری) به تولید، بازتولید و ترکیب اندیشه‌ها و علائم می‌پردازد. آنچه اهمیت دارد اینکه در کنش‌های این نظام، روابط منطقی‌ای حاکم است که ریشه در نهادها، اندیشه‌ها و باورها دارد و از این‌رو، از طریق روابط گفتمانی، این اندیشه‌ها و علائم به صورت استدلالی توزیع و مبادله و منتشر می‌شود و به سطح جامعه راه می‌یابد و اسباب نوعی مفاهمی فرهنگی داوطلبانه را فراهم می‌آورد. دانشگاه نیز از اجزای یک نظام فرهنگی است که می‌تواند از طریق روابط گفتمانی و استفاده از روابط منطقی، کنش‌های خود را در ارتباط با سایر اجزای نظام اجتماعی چون؛ نظام سیاسی و یا نظام اقتصادی تنظیم کند. در اینجا منظور از کنش ارزشی، کنشی است که سبب انطباق فرد با محیط و پذیرش هنجارها و آداب جمعی مربوطه گردد که می‌تواند اخلاق اجتماعی یا اخلاق کار و یا نوآوری و ابداع باشد. بنابراین طبیعی است که آگاهی از ظرفیت‌های موجود یک نظام فرهنگی یا به تعبیری، شناخت نیازهای یک نظام فرهنگی در برقراری روابط گفتمانی و ایجاد روابط منطقی با نظام اجتماعی بسیار حائز اهمیت باشد. این موضوع برای دانشکده‌های هنر که تعاملی چندگانه با نظام اجتماعی، جامعه و نظام اقتصادی و به‌خصوص نظام فرهنگی دارند، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ به‌ویژه که در شرایط امروزی، نظام‌های فرهنگی، ناگزیر از تعاملات وسیع با ساخته‌ها و دستاوردهای هنری و فرهنگی هستند و فصلی جدید در نظام فرهنگی با اختلاط در نظام هنری، در روابط اجتماعی گشوده شده‌است.

از سوی دیگر امروزه مدیریت مطلوب جامعه به شدت به عملکرد موسسات جدید در حوزه‌های اداری، اجرایی، رسانه‌ای، اقتصادی و... وابسته است. نیروی انسانی این موسسات به خصوص در سطوح میانی و عالی عمدتاً از دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها تشکیل می‌شود. همچنین بسیاری از جریان‌های بزرگ فکری در دنیای معاصر از دانشگاه آغاز شده‌اند، بنابراین حیاتی بودن کارکردهای دانشگاه در عصر جدید و در نتیجه اهمیت نقش دانشگاه، پدیده‌ای عمومی است و منحصر به جامعه خاصی نیست. به‌علاوه در جامعه ایران، اهمیت نقش دانشگاهیان در حیات اجتماعی و سیاسی به‌ویژه در تغییرات اجتماعی از آنچه گفته شد، فراتر نیز می‌رود. برنامه‌ریزی و سیاستگذاری در حوزه‌ی امور اجتماعی و فرهنگی بیش از هر چیز مستلزم شناخت موضوع مورد برنامه‌ریزی است، چرا که بدون شناخت، امکان تغییر وجود ندارد. بررسی وضعیت فرهنگی، ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی دانشجویان دانشکده‌های هنر می‌تواند این شناخت را فراروی سیاستگذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی در دانشگاه‌ها مخصوصاً در ارتباط با دانشجویان دانشکده‌های هنر و با توجه به شرایط خاص این دانشکده‌ها بگذارد.

هرگونه سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرا در حوزه‌ی فعالیت‌های فرهنگی بایستی متکی بر نیازها و علایق مخاطبان و یا اهداف از پیش تعیین شده باشد، در غیر این صورت برنامه‌های اجرایی و فعالیت‌های فرهنگی با شکست مواجه خواهد شد. بنابراین دستگاه‌های فرهنگی در این حوزه همواره با دو مسئله‌ی مهم روبرو خواهند بود؛ از طرفی با اهداف خاص سازمانی و اصول تعیین شده‌ی فرهنگی روبرو هستند و از طرف دیگر با نیازها و علایق مخاطبان برنامه‌های فرهنگی مواجه هستند. همچنین حضور اقشار مختلف جامعه، از قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف و متنوع در دانشگاه، ضرورت بررسی عمیق‌تر نیازها، خواسته‌ها، علایق و دغدغه‌های فکری این قشر را بیش از پیش مورد توجه قرار داده‌است. از این‌رو برنامه‌ریزی و اجرای فعالیت‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها از حاشیه به متن کشیده شده‌است. با عنایت به مجموعه عوامل مطرح شده، در عین حال برنامه‌ریزی فرهنگی بدون توجه به نیازهای مخاطبان امری غیرممکن است و طبیعی است برنامه‌هایی که بدون توجه به این مهم طراحی و اجرا گردند، با استقبال چندانی روبرو نخواهند شد. بنابراین به نظر می‌رسد بررسی وضعیت فرهنگی دانشجویان از سه جنبه‌ی زیر ضرورت داشته باشد: (۱) با توجه به اینکه دانشجویان فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از منابع مهم هنجارساز در جامعه محسوب می‌شوند و الگوهای عمل، احساس و نگرش‌های آنها با سرعت بیشتری توسط عموم مردم پذیرفته می‌شود، شناخت ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی- اجتماعی آنان، سیاستگذاران را در پیش‌بینی برخی از واقعیات اجتماعی بیرون و درون دانشگاه یاری می‌کند. (۲) ورود به حوزه‌ی برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی، همانند هر حوزه‌ی دیگر نیازمند در اختیار داشتن اطلاعات موثق و دقیق از وضعیت ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای دانشجویان است. هر سیاستی سرانجام با مخاطبانی سر و کار دارد که باید آن را بپذیرند. اگر سیاستی مقبول نباشد و مخاطبان آن را نپذیرند و در تحقق آن مشارکت نکنند، امید به موفقیت آن تنزل می‌یابد. به عبارت دیگر بدون اطلاع از ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های جامعه، نمی‌توان هیچ تصمیمی اتخاذ نمود. این موضوع در دانشگاه‌ها از اهمیت دوچندانی برخوردار است، بنابراین شناخت ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی دانشجویان دانشکده‌های هنر به سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در این قبیل دانشکده‌ها کمک بسیاری می‌نماید. (۳) رشد و توسعه دانشکده‌های هنر در دانشگاه‌های کشور سبب افزایش دانشجویان رشته‌های مرتبط شده است. اگرچه این افزایش در رشته‌های تحصیلی مختلف هنری متفاوت است، اما بررسی نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی دانشجویان هنر، می‌تواند در شناخت و برنامه‌ریزی جهت ساماندهی وضعیت فرهنگی آن منطبق با سیاست‌های فرهنگی نظام در ابعاد کلان موثر واقع گردد.

به دلایل بیان شده و با توجه به ویژگی‌های به‌ظاهر متفاوت دانشجویان رشته‌های هنر، هدف اصلی این پژوهش بررسی ویژگی‌های فرهنگی دانشجویان هنر است که برای تحقق این هدف، نگرش آن‌ها به برخی از شاخص‌های فرهنگی بررسی شده است و تلاش خواهد شد عوامل موثر بر این تفاوت‌ها شناسایی شود.

فرهنگ و معنای جامعه‌شناختی آن

کلمه‌ی فرهنگ مورد عنایت و توجه طیف وسیعی از دانشمندان بوده‌است، به‌طوری‌که عالمان علوم اجتماعی، اندیشمندان فرهنگی، زبانشناسان، انسان‌شناسان و متخصصان سایر علوم مرتبط با فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در علوم انسانی در این حوزه وارد شده و نظرات و عقایدی را منطبق با شالوده‌های علمی رشته‌های مربوطه ارائه داده‌اند. به عنوان مثال، گیدنز^۱، جامعه‌شناس معروف، در تعریف فرهنگ می‌گوید: فرهنگ، به شیوه زندگی اعضای یک جامعه معین - عادات و رسوم آنها، همراه با کالاهای مادی که تولید می‌کنند - مربوط می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۳: ۳۶) و یا مردم‌شناس معروف، تابلور بیان می‌کند که فرهنگ، مجموعه‌ی پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، تکنیک‌ها، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرا می‌گیرد و در قبال آن جامعه تعهداتی به عهده دارد (روح الامینی، ۱۳۸۰: ۱۴۷). از طرف دیگر، مالینوفسکی^۲ انسان‌شناس، فرهنگ را چنین تعریف می‌نماید: فرهنگ به سادگی عبارت است از کلیت یکپارچه‌ای از وسایل و کالاهای مصرفی، ویژگی‌های اساسی گروه‌های گوناگون، تصورات، پیشه‌ها، باورها و رسوم بشری (ووثوقی و نیک خلق، ۱۳۷۸: ۱۵۲).

در مورد مفهوم و ماهیت فرهنگ نیز نظریه‌پردازان خصایص سه‌گانه‌ای را بر می‌شمارند: خصیصه‌ی اول اینکه فرهنگ «عام» ولی «خاص» است؛ فرهنگ به عنوان دستاورد اندوخته‌ی معرفتی، تکنیکی و مادی نوع بشر، ویژگی عمومی همه‌ی جوامع انسانی به‌شمار می‌رود، یعنی در همه‌ی جوامع این میراث مشترک دیده می‌شود. پس فرهنگ پدیده‌ای عام است. ولی با وجود اینکه اندوخته‌های فرهنگی بشر، ویژگی‌های کلی مشترکی دارند، ملاحظه می‌گردد که هر گروه اجتماعی دارای ضوابط خویشاوندی، شیوه‌ی اقتصادی، مقررات، مناسک اعتقادی، زبان، ادبیات و هنر مختص به خود است و هیچکدام از زمینه‌ها و پدیده‌های فرهنگی

1 - Giddens

2 - Malinowski

نیست که در دو جامعه یا دو قوم یا دو گروه اجتماعی کاملاً شبیه به یکدیگر باشد، به عبارت دیگر، فرهنگ هر جامعه، خاص همان جامعه است.

خصیصه‌ی دوم اینکه فرهنگ «متغیر» ولی «ثابت» است؛ تمام پدیده‌های اجتماعی بنا بر مقتضیات زمان و مکان و مطابق نیازها، دستخوش دگرگونی و تحوّل می‌شوند و به تبع، فنون، ابزار، سنن، آرزوها، هنرها و در نهایت فرهنگ جوامع نیز تابع این تغییرات و تطوّرها است. در حقیقت این تغییرات راز بقا و پایداری فرهنگ است. از این دیدگاه، فرهنگ امری است متغیّر، اما تغییرات و تحولات در زمینه‌های فرهنگی به قدری کند و آرام صورت می‌گیرد که در مشاهدات و ملاحظات روزمره محسوس نیست و تقریباً ثابت به نظر می‌رسد.

خصیصه‌ی سوم اینکه پذیرش فرهنگ «اجباری» ولی «اختیاری» است؛ این خصیصه به این معنی است که با اینکه فرهنگ بر تمام حیات اجتماعی ما سایه افکنده است، ولی به ندرت خود را آشکارا بر افکار و اعمال ما تحمیل می‌کند. به عبارت دیگر انسان از بدو تولد، هنجارهایی را می‌آموزد ولی به موازات اینکه رشد می‌یابد و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی را شکوفا می‌سازد و چیزهایی نیز از جامعه و محیط خود کسب می‌نماید، الزاماً در چارچوب آنچه از جامعه‌ی خود آموخته، نمی‌ماند و مختار است پا را فراتر نهد (یادگارزاده و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۶).

گئورگ زیمل به عنوان یک نوکانتی که در درجه اول از کانت و سپس از دیلتای و نیز از هگل و مارکس و همچنین از «فلسفه زندگی» برگسون^۱ و متقدمین آلمانی وی متأثر است، در تعریف فرهنگ، با به کار بردن تعبیری هگلی می‌گوید: «فرهنگ روح پوینده به سوی خویشتن است»، «راهی از یگانگی [روح] بسته به سوی یگانگی گسترده با گذر از تعداد کثیری گستره [صورت‌های عینی]». به نظر زیمل خاستگاه فرهنگ در موقعیت‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها قرار دارد و فرهنگ تقریباً به مثابه ابزاری است جهت کاستن از تناقض‌ها و یافتن راه حل‌ها در موقعیت‌های دشوار زندگی. بنابراین، به نظر می‌آید که زیمل، فرهنگ را یک امر کاملاً اجتماعی می‌داند و در مطالعات خود برخلاف مارکس، فرهنگ را یک متغیّر مستقل در نظر می‌گیرد. وبر نیز مانند زیمل یک نوکانتی به حساب می‌آید و از کانت و دیلتای و نیز از کارل مارکس متأثر است. تاثیرات دیلتای، وبر را به سمتی سوق داده بود که به مسئله‌ی معنا توجه بیشتری داشته باشد. از نظر وبر «معنا مستلزم روابط پدیده‌های فرهنگی با ایده‌هایی درباره ارزش است». او کاملاً تصریح می‌کند که «مفهوم فرهنگ، مفهومی ارزشی است». از نظر وی «ارزش‌های فرهنگی ما تعیین کننده‌ی نحوه برخورد ما با واقعیت‌اند». بنابراین در جامعه‌شناسی

فرهنگی وبر، معنا و ارزش، نقش تعیین کننده بر کنش و رفتار دارند و با توجه به اهمیتی که وبر در مطالعات فرهنگی خود به معانی، ارزش‌ها و هنجارها می‌دهد، می‌توان دریافت که از منظر وی نیز فرهنگ، یک مقوله‌ی اجتماعی است. بنابراین از نظر وی در بستر علوم اجتماعی و علوم فرهنگی است که «فرهنگ» مفهوم پیدا می‌کند: «واقعیت تجربی برای ما هنگامی به «فرهنگ» تبدیل می‌شود که آن را به ایده‌های ارزشی(اجتماعی) ربط دهیم(چیت‌ساز، ۱۳۸۷: ۸۲ تا ۹۵).

امیل دورکیم دیگر جامعه‌شناسی است که از فرهنگ تصویری اجتماعی دارد و به آن به مثابه‌ی یک متغیر مستقل می‌نگرد. اهمیت دورکیم برای جامعه‌شناسی فرهنگ به تلاش او برای فراتر رفتن از پوزیتیویسم^۱ جامعه‌شناختی و گسترش چیزی بر می‌گردد که آن را «منطق فرهنگی جامعه» می‌نامد، تا فرهنگ را نه صرفاً به مثابه ساختاری بیرونی، بلکه به عنوان فرآیند نسبتاً مستقل عقاید و کردارهای انسانی تئوریزه کند. برخی معتقدند که دورکیم «جامعه» را با ایده‌ها، هنجارها، باورها و ارزش‌ها، بازنمایی‌های جمعی، فرهنگ و... یکی می‌پندارد. از نظر دورکیم مقولات چنانکه می‌اندیشیم، قبل از آنکه بازنمودهایی اساساً جمعی باشند، بیانگر احوال روحی اجتماع‌اند؛ مقولات وابسته به این هستند که اجتماع به چه شیوه‌ای ساخته شده و سازمان یافته باشد و به شکل جامعه، به نهادهای دینی، اخلاقی، اقتصادی جامعه و مانند اینها وابسته‌اند. پس میان این دو نوع تصور، فاصله‌ای که ذات فردی را از ذات اجتماعی جدا می‌کند، وجود دارد، پس بازنمودهایی که بیانگر وجود جامعه‌اند، نسبت به بازنمودهای فردی دارای محتوایی به کلی متفاوت‌اند و می‌توان یقین داشت که بازنمودهای برآمده از جامعه، چیزی بر بازنمودهایی که خاستگاه فردی دارند، می‌افزایند. از آنجا که این بازنمودها، مقولات و چارچوب‌های پایه‌ای را بدست می‌دهند که پدیده‌های فرهنگی در درون آنها طبقه‌بندی می‌شوند و الگوهای طبقه‌بندی به ما می‌گویند که کدام چیزها با هم در یک رده قرار گیرند و کدام چیزها متفاوت هستند، در درون یک فرهنگ عمل می‌کنند و از این رو شالوده‌ی رویکرد ساختارگرا نسبت به فرهنگ را تشکیل می‌دهد. در واقع بازنمودهایی که به شکل جمعی تولید و بازتولید می‌شوند مؤلفه‌های نمادین و اصلی فرهنگ را شکل می‌دهد. بنابراین ملاحظه می‌شود که دورکیم^۲ نیز بر اهمیت و پیشی نمودهای جمعی بر نمودهای فردی تاکید دارد و فرهنگ را

^۱ - Positivism

^۲ - Emil durkhiem

مقوله‌ای اجتماعی و در کنار آن ساختاری می‌بیند که در برخورد با آن باید به مفاهیم کل‌نگر توجه داشت (چیت‌ساز، ۱۳۸۷: ۸۲ تا ۹۵).

همانطور که ملاحظه شد، نظریه‌پردازان در برداشتها و تحلیل‌های خود از فرهنگ به سه مقوله‌ی مهم و اساسی توجه داشته‌اند: (۱) برخورد کل‌نگر و گشتالتی با مقوله‌ی فرهنگ؛ (۲) توجه به فرهنگ به مثابه‌ی یک متغیر مستقل و تاثیرگذار؛ (۳) اجتماعی بودن روح فرهنگ. با توجه به بحث‌های مطرح شده و توجه به اشتراک نظر صاحب‌نظران در توجه به سه مقوله‌ی مطرح شده در بحث فرهنگ، لازم است که در بررسی‌های فرهنگی به‌طور عام و در بررسی جاری به‌طور خاص بر این مسئله که فرهنگ به مثابه‌ی مقوله‌ای گشتالتی، مستقل و اجتماعی است، توجه و تاکید ویژه داشته باشیم.

فرهنگ و برنامه‌ریزی فرهنگی

در ایران رابطه‌ی بین فرهنگ و مولفه‌های آن با برنامه‌ریزی، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب و با هدف حفظ و استمرار و تحکیم ارزش‌های فرهنگی، ملی و اسلامی، تاکید فراوان شده است. به‌طور کلی در تبیین رابطه‌ی میان فرهنگ و برنامه‌ریزی سه نظر وجود دارد:

فرهنگ ذاتاً قابل اندازه‌گیری و سنجش نیست و از اینرو نمی‌توان آن را کمی کرد و در چارچوب برنامه درآورد. در این دیدگاه سیاست‌گذاری و اقدامات و برنامه‌ریزی با هدف تاثیرگذاری و دخالت در حوزه‌ی فرهنگ توسط دولت‌ها و سازمان‌ها را در نهایت به نفع فرهنگ ندانسته و این امر را مهار زدن بر زندگی فرهنگی به وسیله‌ی دولت می‌داند. فرهنگ به عنوان شیوه‌ی اصلی زندگی و سنگ زیرین زندگی گروه‌های اجتماعی و نیز سنگ بنای توسعه‌ی همه جانبه‌ی جوامع است. به دلیل تاثیر و نقش آن در شکوفایی استعدادها، مشارکت خلاق مردم، توسعه‌ی متوازن، هدایت منابع و امکانات و ایجاد تعادل، نمی‌توان بدون سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در جهت ایجاد فرصت‌های برابر در دسترسی و استفاده از منابع و محصولات فرهنگی توسط تمامی افراد جامعه، کاری از پیش برد و بنابراین برنامه‌ریزی فرهنگی، امری ضروری است.

رویکرد سوم، فرهنگ و حفظ ارزش‌های اصیل و میراث مادی و معنوی فرهنگی را از اساسی‌ترین عوامل پایداری نظام اجتماعی و حکومت می‌داند. از اینرو برنامه‌ریزی توسعه را به شرط حفظ نشانه‌های فرهنگی و ارزش‌های مورد انتظار میسر دانسته و به این ترتیب حکومت و دولت را موظف به دخالت در عرصه‌های فرهنگی می‌کند. این رویکرد، نقش نهادهای اجتماعی را برجسته کرده و بر تمرکز بیشتر در برنامه‌ریزی فرهنگی تاکید دارد (غیائی ندوشن، ۱۳۸۶: ۱۴۳-۱۴۲).

در ارتباط با مباحث برنامه‌ریزی فرهنگی، محققین دو رویکرد را طرح می‌کنند: رویکرد ابزارگرایانه و رویکرد فرهنگ‌انگار.

در رویکرد اول، فرهنگ وسیله‌ای است که باعث دگرگونی و تغییراتی متناسب در دیگر زمینه‌ها و حوزه‌های زندگی اجتماعی می‌شود. اما رویکرد دوم یا رویکرد فرهنگ‌انگار، فرهنگ را موضوعی مستقل و خودمختار می‌داند که خود بر اثر تحولاتی در گذر زمان، مسایلی نو می‌آفریند، طوری که پاسخ‌های متناسب با این مسایل را نیز می‌بایست در درون فرهنگ جستجو کرد. در رابطه میان برنامه‌ریزی و فرهنگ نیز از دیرباز رویکردهای مشابهی در سطح کلان وجود داشته است. نگرش اول، فرهنگ را دارای ساختار ویژه‌ای می‌داند که دگرگونی‌ها و تغییرات آن کاملاً تابع ساز و کارهای دورنی و تاریخی‌اش است و به هیچ‌روی نمی‌توان از بیرون و مطابق طرح و برنامه‌ریزی خاص، تغییرات پیش‌بینی شده‌ای را در آن پدید آورد. اما نگرش دوم، فرهنگ را یک واقعیت اجتماعی می‌داند که قابل مطالعه است و برنامه‌ریزی در آن نه تنها میسر، بلکه ضروری است. ظاهراً تجارب بشر در زمینه‌ی تغییرات فرهنگی که طی دهه‌های اخیر صورت پذیرفته است، صاحب‌نظران را متقاعد کرده است که می‌توان با تکیه بر برنامه‌ریزی‌های معینی به دگرگونی‌های مطلوبی در حوزه‌ی فرهنگ دست یافت (چلبی، ۱۳۷۸: ۵۳).

بر اساس آنچه تا کنون مطرح شد، اگر به موضوع مورد بحث بازگردیم بیان این نکته اهمیت دارد که: دانشگاه را در خلاء فرهنگی نمی‌توان تصور کرد. دانشگاه از جمله نهادهایی است که در آن فرهنگ تولید، بازتولید و نوسازی می‌شود و خود از آن تاثیر می‌پذیرد. ناهماهنگی و ناسازگاری تدریجی روندهای آموزشی با نیازهای روزافزون و متحول فراگیران فرهنگ و جامعه یکی از زمینه‌های گسست بین جامعه و دانشگاه است که در دراز مدت به استحکام رابطه‌ی میان دانشگاه به عنوان نهادی علمی، اجتماعی، فرهنگی و جامعه لطمه وارد می‌آورد. بنابراین وجود اهداف فرهنگی برای دانشگاه‌ها، از ضرورت برخوردار است. بر این اساس از جمله اهداف برنامه‌ریزی فرهنگی در محیط‌های دانشگاهی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- کوشش برای بهبود کیفیت و کارایی آموزش رسمی دانشگاهی و نوآوری در میان آموزش‌های غیررسمی و تقویت استانداردهای رفتاری و تربیتی صحیح در میان جوانان دانشجو؛
- کمک به فرایندهای آموزشی و پژوهشی در تربیت نسل آینده برای پیشرفت شخصی، تحرک فردی، مهارت اجتماعی و ارتقای توانایی‌های فکری دانشجویان به منظور زندگی در شرایط و دنیای جدید؛

- بسط و گسترش فرهنگ علمی با هدف تقویت روح تحقیق و تفکر و افزایش نقش آگاهانه‌ی فراگیران در تولید دانش و گفتگوی علمی؛
 - فراهم آوردن زمینه‌های رشد و پرورش خلاقیت‌ها، قابلیت‌ها، استعدادهای انسانی و آگاهی‌های فکری و اجتماعی و سیاسی؛
 - کمک به نظام آموزشی در ایجاد و تقویت توانایی‌های فکری و ذهنی و مهارت‌های اجتماعی فراگیران و آماده کردن آنان برای زندگی در جامعه‌ی رو به تغییر و چند فرهنگی آینده؛
 - فراهم نمودن زمینه برای مطالعه گسترده‌ی فرهنگی و اجتماعی و ارتقای سطح تحلیل فراگیران با تاکید بر دیدگاه‌های میان رشته‌ای و کاربرد دانش رسمی و آموزشی جهت یادگیری و مهارت‌آموزی؛
 - گسترش مشارکت دانشگاهیان در حیات فرهنگی و ترویج همکاری‌های علمی و بین‌المللی فرهنگی (غیائی ندوشن، ۱۳۸۶: ۱۴۶-۱۴۵).
- بدیهی است که دسترسی و تحقق این اهداف میسر نخواهد بود مگر با تمرکز و شناسایی دقیق نیازهای جامعه، دانشگاه و دانشجو.

چهارچوب مفهومی

در جوامع جهان سوم، گذار از جامعه‌ی سنتی به تجددگرا و تعارضات و تقابلات فرهنگی پیش‌روی، این مسئله را به یکی از چالش‌های اساسی تبدیل نموده است. این مهم در جامعه‌ی ایران نیز بحران آفرین بوده است؛ به این معنا که در ایران به مثابه‌ی جامعه‌ای در حال گذار، به سبب تزلزل و فروپاشی نسبی هنجارهای سنتی، نوعی هرج و مرج رخ می‌دهد که تا برقراری هنجارهای جدید، جامعه را به لحاظ فرهنگی در بی‌ثباتی و سردرگمی نگاه می‌دارد. از این‌رو با توجه به شرایط در حال گذار ایران، قابل پیش‌بینی است که با در هم آمیختن بسیاری از هنجارهای سنتی، به‌ویژه در میان اقشار دانشگاهی و جوان که از تاثیرگذارترین اقشار جامعه‌اند، عموم اقشار جامعه نیز از شرایط جدیدی برخوردار شوند که لزوم توجه جدی به برنامه‌های فرهنگی را نه تنها در سطح دانشگاه‌ها، بلکه در سطح جامعه بیان می‌کند (منطقی، ۱۳۸۴: ۱۰-۱).

در شناسایی مسائل فرهنگی پیش‌روی دانشکده‌های هنر آنچه که به عنوان نخستین مسئله نمایان می‌شود، تقابل ارزش‌ها در سطوح ساختار و کنشگر (جامعه و دانشجو) است. می‌توان گفت که تعامل متقابلی میان اهداف و نیازها از یکسو و سلسله‌مراتب ارزش‌ها و هنجارها از سوی دیگر، اعم از کنشگران و ساختار وجود دارد. به عبارت دیگر در هر سه سطح دانشجویان،

دانشگاه و جامعه، از یک طرف ارزش‌ها و هنجارهای موجود نسبت به تعدیل و تحدید اهداف و نیازها عمل می‌کنند و از سوی دیگر اهداف و نیازها، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری ارزش‌ها و هنجارها دارند. در سطحی بالاتر نیز باید به تعامل موجود میان سلسله‌مراتب ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، دانشگاه و دانشجویان توجه نمود. به عبارتی، ارزش‌ها و هنجارهای موجود در این سه سطح، در یک نظام کنش متقابل، تاثیرات بسیاری را از یکدیگر پذیرا هستند و می‌توانند در جهت تعدیل و یا تحقق یکدیگر خدمات متقابلی را ارائه نمایند. بدیهی است، چنانچه این چرخه به صورت کامل و سالم شکل گرفته و هر یک از سطوح سه‌گانه‌ی بیان شده در تعیین اهداف و ارزش‌های خود، سایر سطوح را نیز لحاظ نمایند، احساس مطلوبیت و رضایت در میان این چرخه پدیدار می‌شود و چنانچه بالعکس هر یک از سطوح نتوانند به انتظارات و ارزش‌های سایر سطوح پاسخ مناسبی دهند، می‌توان در انتظار بر هم خوردن نظم موجود، تعارض هنجارها و یا شکل‌گیری وضعیت آنومی یا بی‌سازمانی اجتماعی بود.

توجه به سلسله مراتب ارزش‌ها در سه سطح جامعه، دانشگاه (ساختار) و دانشجو در این قالب که در سطح کنشگران مطرح هستند، به‌طور مستقیم بررسی را معطوف به بعد جدیدی از مسائل می‌نماید که همانا رفتار دانشجویان به‌طور اعم و دانشجویان هنر به‌طور اخص است. در این قلمرو سوالاتی از این قبیل که آیا رفتار افراد متفاوت است و یا اینکه چه تفاوتی میان رفتار دانشجویان با سایر افراد جامعه و حتی چه تفاوتی بین دانشجویان هنر با سایر دانشجویان وجود دارد، مطرح می‌شود. مجموعه سوال‌هایی که به دنبال تشخیص ماهیت و چرایی این نوع رفتارها است و اینکه چه نیازهایی بین دانشجویان مجموعه رشته‌های هنر مطرح است که رفتارهای ویژه‌ای را رقم می‌زند. ضرورت توجه به چگونگی و تعدد نیازهای بین افراد جامعه خود به خود محقق را به سوی مسئله سومی تحت عنوان نیازهای دانشجویی یا نیازهای دانشجویان هنر در ابعاد مختلف سوق می‌دهد، چرا که برنامه‌ریزی بدون توجه به نیازها راه به جایی نخواهد برد و در حیطه دانشکده‌های هنر نیز برنامه‌ریزی فرهنگی بدون نیازسنجی و تشخیص نیازهای متنوع و متعدد آن با احتمال قریب به یقین، محکوم به شکست خواهد بود. بنابراین توجه به نیاز، توجه به بسترهای فرهنگی تولید نیاز را مطرح می‌نماید که در متن آن تمرکز و توجه به سلسله مراتب نیازها و متعاقباً ارزش‌ها نهفته است.

در نهایت اینکه نیاز و انگیزش، مهمترین عاملی هستند که به زندگی انسان جهت می‌دهند و او را در ارتباط با رفع و ارضای آنها به واکنش وا می‌دارد. در این میان نیازهای فرهنگی در زندگی انسان، اهمیتی به‌سزا داشته و حتی گاهی اوقات این نیازها بر نیازهای فیزیولوژیک و

حیاتی رجحان می‌یابند و یا آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. فرهنگ و نظام فرهنگی، خود برطرف‌کننده و پاسخگوی بسیاری از نیازهای افراد جامعه است. در چرخه‌ی حیات اجتماعی، وظیفه‌ای بر عهده‌ی فرهنگ و نظام فرهنگی است با این مضمون که باورها، ارزش‌ها، اعتقادات و مبانی رفتاری نسل‌های پیشین را که دوره‌ی ثمردهی خود را طی کرده و به مرحله‌ای از رکود و سکون فرهنگی و اجتماعی رسیده‌اند را به نسل‌های نو و جوان جامعه منتقل کند و با این فرایند، بذریه حیات اجتماعی را بار دیگر در بستری از نشاط به بار بنشانند. با وجود این، با تغییرات و دگرگونی‌هایی که در گذر زمان بر آن حادث می‌شود، نیازها، انگیزه‌هایی جدید را در افراد جامعه می‌پروراند و در عین حال که تمایل به حفظ الگوهای سابق رفتاری و هنجاری دارد، اهداف و مقاصد جدیدی پیش روی اعضای خود می‌نهد. بنابراین، اگر تغییرات فرهنگی جامعه، متناسب با نیازهای فرهنگی افراد جهت بگیرد، خود را به بهترین نحو ممکن بازتولید خواهد کرد.

در یک جمع‌بندی باید گفت که نیاز تحت شرایط محیط فرهنگی، اجتماعی و اقلیمی به صورت «خواست» متجلی می‌شود. رفتاری که زاده‌ی نیاز است، تصادفی و خود به خود نیست و انسان را به سوی هدفی رهنمون و متوجه می‌سازد. نگاهی به نیاز از دیدگاه‌های مختلف نشان می‌دهد که بسیاری از نیازهای ذکر شده، ریشه در فرهنگ و روابط اجتماعی داشته و برآورده شدن آنها از طریق نهادهای اجتماعی و آموزشی صورت می‌گیرد. برنامه‌ریزی در تمامی سطوح مستلزم شناخت نیازهای اساسی فرد و فراهم کردن شرایط و امکاناتی است که وی بتواند در حد مناسب و متعادل به رفع نیازهای خود بپردازد و مراتب رشد و شکوفایی استعدادهای او هر چه بیشتر میسر گردد.

روش پژوهش

در ارتباط با فرایند بررسی باید گفت که «بررسی وضعیت فرهنگی دانشجویان دانشکده‌های هنر» با هدف بررسی شرایط و اوضاع فرهنگی دانشکده‌های هنر و دانشجویان هنری آغاز شد. با توجه به استفاده از تکنیک مصاحبه و بحث‌گروهی متمرکز و ماهیت اکتشافی طرح می‌توان پژوهش صورت گرفته را در شمار پژوهش‌های کیفی و از منظر هدف کاربردی بیان نمود. جامعه آماری در سطح نخست و کلان پژوهش، دو واحد آموزشی دانشگاه هنر تهران و پردیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بوده است. اما در سطح خرد جامعه آماری به دو بخش تفکیک گردید. اول کارشناسان و مدیران فرهنگی دانشگاه و دوم دانشجویان مجموعه رشته های هنر در دانشگاه‌های مورد بررسی.

نمونه‌ی نخست پژوهش، چنانچه گفته شد از میان کارشناسان و مدیران فرهنگی دانشگاه‌ها انتخاب شد. در مجموع تعداد ۱۵ مدیر فرهنگی و کارشناس خبره در دو دانشگاه مورد نظر، شناسایی شد و در نهایت با توجه به کفایت حجم نمونه و نیل به اشباع نظری، ۱۰ مدیر و کارشناس فرهنگی جهت مصاحبه انتخاب شدند. این مرحله از پژوهش با انجام مصاحبه‌های عمیق اجرا شد و پس از انجام مصاحبه‌های عمیق، با توجه به ضرورت ادامه بررسی موضوع با نگاه از پایین و به عبارتی بر اساس نیازسنجی فرهنگی که لازمه‌ی آن لحاظ کردن نظرات مخاطبان در برنامه‌ریزی فرهنگی است، سعی شد که عقاید و آرای دانشجویان هنر در دو جلسه بحث گروهی (FGD) مورد بحث و بررسی قرار گیرد. همانطور که مشخص است، جامعه آماری دو بحث متمرکز گروهی را دانشجویان هنر دانشگاه هنر و پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران در بر گرفته است و به منظور شمول و اعتبار این جلسات بحث گروهی، سعی شد که از انجمن‌های علمی دانشجویان هنر که عصاره دانشجویان بوده و فعالترین دانشجویان در آنها عضو هستند، استفاده شود. هر کدام از دانشگاه‌های مورد بررسی، ۱۵ انجمن علمی را در بر داشت که در هر کدام، ۷ تا ۱۰ انجمن، فراخور اعلام آمادگی و علاقه‌شان به بحث مذکور، در جلسات مشارکت نمودند.

یادآوری می‌شود که تصمیم بر اجرای تعداد دو جلسه بحث گروهی متمرکز با توجه به محدودیت‌های طرح صورت پذیرفته است. احتمالاً تمرکز بیشتر بر این بخش می‌توانست با تدقیق بیشتر یافته‌ها و نتایج همراه شود. همچنین به کارگیری روش‌های کمی همچون پیمایش می‌توانست در آزمون و تایید یافته‌های این مقاله مورد استفاده قرار گیرد.

یافته‌های پژوهش

مهمترین هدف این طرح، شناسایی وضعیت موجود و بررسی اوضاع فرهنگی دانشکده‌ها و دانشجویان هنر بوده است که بر اساس نظریه‌ها و مباحث تئوریک، تشریح و طی مهم‌ترین گام تحقیق به منظور دستیابی به هدف مذکور، از یک سو به اجرای چندین مصاحبه عمیق کیفی با دست‌اندرکاران، صاحب‌نظران و کارشناسان مرتبط با جامعه‌ی هدف اقدام گردیده و از سو دیگر نسبت به برگزاری جلسات بحث گروهی متمرکز با دانشجویان اقدام شده است. بنابراین در این بخش به توصیف مسئله‌محور وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر از دیدگاه صاحب‌نظران و کارشناسان از یکسو و دانشجویان در قالب جلسات بحث گروهی از سوی دیگر پرداخته شده است.

وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر از منظر صاحب‌نظران و کارشناسان

در این بخش از مقاله یافته‌های پژوهش در بخش مصاحبه‌های انجام شده با مسئولان و کارشناسان ارائه شده است.

تفاوت وضعیت فرهنگی (مسائل فرهنگی) در دانشکده‌های هنر با سایر دانشکده‌ها

همه مصاحبه‌شوندگان معتقدند که مسائل فرهنگی مطرح در دانشکده‌های هنر و به تبع آن وضعیت فرهنگی دانشکده‌های هنر نسبت به سایر دانشکده‌ها متفاوت است و این تفاوت در اولین سطح، ناشی از ماهیت و ویژگی‌های رشته‌های هنر است.

به اعتقاد برخی از پاسخگویان، اصولاً هر یک از رشته‌های دانشگاهی دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هستند و دانشجویان آن رشته نیز با توجه به ویژگی‌های آن رشته، دارای تفاوت‌هایی نسبت به سایر دانشجویان هستند، بنابراین این تفاوت در حوزه‌های مختلف یکسان نبوده و دارای شدت و حدتی متفاوت است. رشته‌های هنری، از جمله رشته‌هایی هستند که این تفاوت را بسیار برجسته و با تظاهرات و عینیات قابل توجهی به نمایش می‌گذارند. قابل توجه اینکه این تفاوت حتی در میان خود رشته‌های هنری نیز یکسان نیست. در مجموع این تمایز دانشکده‌های هنر از سایر دانشکده‌ها در سطوح و لایه‌های اولیه، ناشی از ماهیت رشته‌های هنری است.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه، نوع نگرش هنر و هنرمند به جامعه و مسائل آن متفاوت است. مقوله هنر در برخورد با مسائل، از لطافت و حساسیت‌های خاصی برخوردار است و این لطافت و حساسیت، نوع نگرش خاصی را نیز برای اهالی هنر به همراه دارد که در ظاهر با تفاوت‌هایی همراه است. از سویی دیگر، وابستگی و همراهی بسیار زیاد مفاهیمی همچون فرهنگ، هنر و جامعه با یکدیگر، جایگاه خاصی را برای مقوله هنر به ارمغان آورده است و جایگاه فوق برای هنر در جامعه سبب شده است که افراد خاص با علایق و نیازهایی ویژه به این مقوله بپردازند که این امر به نوبه‌ی خود از دیگر دلایل تفاوت دانشکده‌های هنری با سایر دانشکده‌ها است.

تفاوت نیازهای فرهنگی دانشجویان دانشکده‌های هنر با سایر دانشجویان

پاسخگویان جملگی معتقد بودند که مقوله هنر و نیل به موفقیت در این مقوله تنها با تکیه بر احساس میسر است و جدیت این مسئله تا به آنجاست که این اعتقاد وجود دارد که لازمه خلق آثار ماندگار و زیبا در این حوزه، برخورداری از احساسات عمیق و غلظت روحی بالاست. بنابراین این حساسیت و ظرافت‌های روحی خاص، نیازمند توجهی ویژه و ظریف است؛ به گونه‌ای که

شاید این نوع نیاز در میان دانشجویان سایر رشته‌ها کمتر دیده شود و یا اینکه اساساً دیده نشود.

نکته دیگری که در این حوزه مورد اشاره قرار گرفت، اینکه اغلب متخصصان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های دانشگاهی با قشری خاص در ارتباط هستند که به طور مشخص جامعه هدف آنان نام دارد و برخلاف این امر دانشجویان رشته‌های هنری جهت ارائه آثار خود، نیاز به برقراری ارتباط با طیف وسیع و گسترده‌ای از مخاطبان دارند. به عبارت دیگر جامعه هدف آنان می‌تواند به گستردگی سطح کل جامعه تعریف گردد.

از دیگر آموزه‌های این حوزه، ترغیب و تشویق دانشجویان به خلاقیت است. این آموزه نیز فضایی متفاوت را پیش روی این دسته از دانشجویان قرار داده است. هنرور در این فضا و در پی نیاز به بروز خلاقیت، ممکن است به شکستن چارچوب‌ها، پیش‌فرض‌ها و قالب‌های زندگی روزمره و عادی دست یازد و طبیعتاً تصویری از یک فرد ساختارشکن را ارائه نماید که به جرات می‌توان گفت این نیاز در میان دانشجویان سایر رشته‌ها وجود ندارد و یا اینکه حداقل به این شکل و شدت وجود ندارد. آنچه که مشخص است، این نیازهای متفاوت، نوع برخورد، نوع پوشش و نوع تعاملات ویژه و متنوعی را نیز در پی دارد، بنابراین در سطوح عمیق‌تر از بررسی موضوع، می‌توان تفاوت‌های فرهنگی موجود در میان دانشجویان دانشکده‌های هنر و دانشجویان سایر دانشکده‌ها را به تفاوت در نوع نیازهایشان مرتبط دانست.

در راستای کنکاش و بررسی جزئی‌تر موضوع این سوال مطرح می‌شود که آیا تفاوت نیازهای فرهنگی دانشجویان دانشکده‌های هنر با سایر دانشجویان، مربوط به زمان پیش از ورود به دانشگاه است و یا اینکه تماماً ناشی از وضعیت و اقتضائات موجود در دانشگاه بوده است؟ در ارتباط با این پرسش نیز اشتراک نظر نسبی وجود دارد. بدین صورت که اغلب مصاحبه‌شوندگان اذعان داشتند که رشته‌های هنری از جمله رشته‌هایی هستند که درصد قابل توجهی از پذیرفته‌شدگان آن نسبت به آن علاقمند بوده‌اند و کمتر اتفاق می‌افتد که دانشجو بر حسب اضطرار و اجبار به سراغ این رشته بیاید که البته این اتفاق در سایر رشته‌ها بسیار شایع است. این علاقمندی نیز عمدتاً به دلایلی همچون اشتغال فرد از سال‌های گذشته به مقولات هنری و گرایش فردی یا خانوادگی به مقولات هنری است. به عبارت دیگر افرادی که در سیستم سنجش دانشگاه‌ها جذب رشته‌های هنری می‌شوند، یا خود تجربه حضور در فضای فرهنگی و هنری را دارا هستند و یا از خانواده‌ای بیرون آمده‌اند که فضای فرهنگی و هنری بر آن حاکم بوده است. چنانچه پیش از این نیز ذکر شد، از جمله ویژگی‌های فضای‌های فرهنگی و هنری، احساسات و روحیات ظریف و نیازهای مترتب بر آن است، بنابراین باید پذیرفت که

بسیاری از نیازهای فرهنگی اشاره شده، پیش از زمان ورود به دانشگاه نیز در میان دانشجویان رشته‌های هنر وجود داشته است و عدم بروز و ظهور آن در سطح جامعه به دلیل ضعیف و کم‌رنگ بودن این نوع تمایلات و نیازها از یکسو و سازمان نیافته بودن آن از سوی دیگر است. اتفاقی که پس از ورود به دانشگاه رخ می‌دهد، اینچنین است که این افراد با گرایشات، تمایلات و تفکرات فردی خود در کنار مجموعه‌ای از افراد قرار می‌گیرند که به نوعی با آنان هم‌رنگ، هم‌فکر و هم‌مسلك هستند. تعامل و گردهم آمدن این افراد از یکسو و آموزه‌های ارائه شده در دانشگاه از سوی دیگر منجر به هم‌رنگی، اتحاد و تکامل یافتن این نوع نیازهای فرهنگی دانشجویان خواهد شد و نتیجه این سازمان یافتگی نیازها، پیدایش وضعیت فرهنگی دانشکده‌های هنر در شکلی متفاوت از سایر دانشکده‌ها خواهد بود. به اعتقاد مصاحبه‌شوندگان، بروز این پدیده در دانشکده‌های هنر امری نسبتاً طبیعی است و این نسبی بودن از آنجا ناشی می‌شود که در چنین فضایی که در آن دانشجویان پوششی متفاوت، تعاملات و ارتباطی متفاوت و... می‌یابند، خواه ناخواه سوء استفاده و افراط و تفریط‌هایی نیز صورت خواهد پذیرفت که قطعاً این امر و عوارض مترتب بر آن، دیگر طبیعی نخواهد بود. از جمله دلایلی که جهت طبیعی قلمداد نمودن تفاوت‌های فرهنگی موجود میان دانشجویان دانشکده‌های هنر و سایر دانشجویان و تشدید این تفاوت در محیط دانشگاه مورد استفاده قرار گرفت، نتایج مقایسه‌هایی است که بنا به اظهار برخی از مصاحبه‌شوندگان میان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنری در کشور ایران و دانشگاه‌های کشورهای هلند و آلمان صورت گرفته است. به اعتقاد برخی مصاحبه‌شوندگان، حتی میان دانشجویان هنر و سایر دانشجویان در کشورهای اشاره شده نیز تفاوت روشنی در همین مصادیق فرهنگی وجود دارد.

البته برخی از مصاحبه‌شوندگان نیز علیرغم اینکه تفاوت‌های فرهنگی موجود را به ماهیت رشته و ویژگی‌ها و پیش‌نیازهای متفاوت آن برای دانشجویان مرتبط می‌دانستند، عدم کنترل آن در دانشگاه را امری غیرطبیعی دانسته و معتقد بودند که دانشگاه می‌تواند در کنترل این شرایط و جهت‌دهی به نیازهای دانشجویان و به تبع آن تولیدات هنری آنان، اقدامات موثری را به عمل آورد.

وجود تفاوت میان نظام ارزشی حاکم بر دانشکده های هنر با نظام ارزشی حاکم بر جامعه

اکثریت مصاحبه‌شوندگان به وجود تفاوت میان نظام ارزشی حاکم بر دانشکده‌های هنر و نظام ارزشی حاکم بر جامعه معتقد هستند. اگرچه ایشان اعتقاد داشتند که این تفاوت میان دو نظام

ارزشی به معنای تعارض و تناقض آنها و یا ضدیت نظام ارزشی حاکم بر دانشکده‌های هنر با نظام ارزشی جامعه نیست. به عبارت دیگر تفاوت نظام‌های ارزشی در سطح زیربنا و بنیادهای فکری دو نظام نبوده، بلکه در سطوح بیرونی‌تر و در حد تظاهرات و برون‌دادهای دو نظام است. برخی دیگر از مصاحبه‌شوندگان ضمن تایید مصادیق فوق، این امر را ناشی از تفاوت میان دو نظام ارزشی حاکم ندانسته و معتقدند که تفاوت در نوع نگاه به مقوله هنر است. ایشان همچنان پیشتر رفته و با توجه به نیاز هنرمندان و هنروران به برقراری ارتباط با مخاطبان خود در سطح جامعه، معتقدند که این تفاوت تا حدود بسیاری تحت تاثیر نظام‌های ارزشی و نگرشی موجود در جامعه است و به همین تناسب نیز ارزش‌های حاکم بر دانشکده‌های هنر، برگرفته از ارزش‌های حاکم بر جامعه است. اگرچه ممکن است که با وجود این نزدیکی، تولیدات هنری دانشگاه از نظر دستگاه‌ها و نهادهای ناظر مطلوب و مناسب جلوه ننماید که این پدیده نیز خود امری طبیعی است.

عده‌ای از مصاحبه‌شوندگان نیز اشاره به این موضوع دارند که نظام رسمی ارزش‌های حاکم بر دانشکده‌های هنر با نظام ارزشی جامعه منطبق است و مسئولان دانشگاه و دانشکده در چهارچوب قانون و نظام‌های حاکم عمل می‌نمایند، بنابراین باید توجه داشت که یک نظام غیررسمی نیز در فضای دانشگاه‌های هنر قابل مشاهده است که عمدتاً توسط اساتید و مدرسان نیز قابل رشد و توسعه است. این گروه از مصاحبه‌شوندگان معتقدند که نظام جذب و گزینش اساتید در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر دارای ایرادات و نواقص قابل توجهی است که از جمله نتایج آن حضور تعداد قابل توجهی از اساتید پاره‌وقت در این مجموعه‌هاست که هیچگونه الزام و اجباری جهت پایبندی و پیروی از نظام‌ها و هنجارهای رسمی دانشکده ندارند. با توجه به ارتباط بدون واسطه‌ی اساتید با دانشجویان، میزان شدت اثرگذاری آنان بر دانشجویان نیز به مراتب بیشتر از قوانین و هنجارهای رسمی دانشکده است.

سلسله مراتب ارزش‌های موجود دانشجویان هنر و تایید دانشگاه

با طرح مبحث اخیر سوال دیگری متبلور می‌شود و آن اینکه آیا سلسله مراتب ارزش‌های موجود دانشجویان هنر مورد تایید دانشگاه است؟ تجزیه و تحلیل پاسخ‌های ارائه شده در خصوص این سوال بیانگر این امر است که این موضوع دارای پیچیدگی خاص و در عین حال قابل توجه است. جهت تشریح آنچه در سطح تعاملات دانشجویان هنری رخ می‌دهد، به بیان چند مثال مبادرت می‌ورزیم:

در دانشکده‌های هنر، دانشجویان رشته تئاتر مجبور هستند که به دلیل نوع واحدهای درسی خود، دیالوگ‌هایی را با یکدیگر تمرین کنند و صحنه‌هایی را بازسازی نمایند و ایفای نقش‌ها را بارها و بارها در طول روز تمرین نمایند. دانشجویان رشته نقاشی با یک مدل خاص، در فضایی مشترک نسبت به طراحی مشترک اقدام می‌کنند و یا اینکه دانشجویان برای طرف مقابل خود به عنوان مدل قرار می‌گیرند. این نوع حرکات مشترک که قانداً به دلیل ماهیت و اقتضائات رشته‌های هنری است، باعث شکل‌گیری تعاملاتی بسیار نزدیک و صمیمی میان دانشجویان این نوع رشته‌ها خواهد شد که با اعتقادات، افکار و نگرش‌های آنان نیز کاملاً سازگار است. از سوی دیگر در بررسی نظام رسمی ارزش‌های حاکم بر دانشکده، با بخشنامه‌های متعدد وزارت علوم در ارتباط با لزوم کنترل مراودات و تعاملات دانشجویان دختر و پسر، ممنوعیت برگزاری اردوهای مختلط و ... مواجه می‌شویم. با این نگاه می‌توان گفت که میان نظام ارزشی دانشجویان هنر و نظام ارزشی دانشکده هنر انطباق وجود ندارد، بنابراین با نگاهی فنی و تخصصی به موضوع، به راحتی نمی‌توان بار ارزشی منفی برای این نوع تعاملات قائل شد. اظهارات مصاحبه‌شوندگان در این خصوص بیانگر این امر است که با توجه به نیازهای دانشجویان دانشکده‌های هنر، تدوین نظام ارزش‌ها، هنجارها و قوانین رسمی دانشکده‌های هنر با ایراداتی مواجه بوده و نیاز به بازنگری در این حوزه، امری ملموس و مشهود است.

اقدام در راستای شناسایی سلسله مراتب ارزشی دانشجویان

بر مبنای یافته‌ها آنچه مشخص است، تاکنون هیچ اقدام منسجم، سازمان یافته و منظمی جهت شناسایی نیازهای دانشجویان دانشکده‌های هنر به صورت خاص شکل نگرفته است. اگرچه مصاحبه‌شوندگان در این خصوص اظهاراتی نیز داشته‌اند. نکته‌ای که اغلب مصاحبه‌شوندگان بر آن تاکید داشته‌اند، توجه به این امر است که ضرورت کنترل و تحدید نیازهای مطرح برای دانشجویان توسط دانشگاه و دانشکده، مانع از پرداختن و جستجوی مستقیم و آشکار این موضوع خواهد بود و در این مسیر باید از طرح‌های مطالعاتی مناسب و شیوه‌هایی غیرمستقیم یاری جست که قطعاً توان و امکانات لازم جهت اجرای چنین طرحی در خود مجموعه دانشکده یا دانشگاه‌های هنر وجود ندارد.

اقدام دانشگاه نسبت به ارائه یک الگو برای دانشجویان

تاکنون اقدام سازمان‌مند و منسجمی در راستای شناسایی سلسله مراتب ارزش‌ها و نیازهای دانشجویان هنر صورت نپذیرفته است تدوین نقش شایسته یا الگو برای دانشجویان، نیاز به

شناسایی دقیق نیازها، خواسته‌ها و انتظارات ایشان دارد. پاسخ سوال قبل بیانگر این امر است که تاکنون در ارتباط با شناسایی نیازهای دانشجویان برنامه مدونی وجود نداشته است، بنابراین می‌توان اینگونه استنباط کرد که تاکنون الگوی فرهنگی مشخصی نیز برای دانشجویان طراحی نگردیده است و در صورتیکه این امر اتفاق افتاده باشد نیز در انطباق این الگو با خواسته‌ها و نیاز دانشجویان می‌توان تردید نمود. همان‌گونه که اظهارات مصاحبه‌شوندگان نیز بیانگر این امر است که تاکنون تلاش‌های پراکنده‌ای در این خصوص صورت پذیرفته، اما هیچ‌یک منجر به اخذ نتیجه نگردیده است.

از سویی مصاحبه‌شوندگان معتقدند که موفقیت دانشگاه در ارائه، تبلیغ و ترویج چنین الگو و نقش شایسته‌ای، بدون تردید به کاهش فاصله و شکاف موجود که به شکل این تفاوت ظاهری وضعیت فرهنگی نمودار گشته، کمک خواهد نمود، چراکه تفکر و نگرش دانشجویان در بدو ورود به دانشگاه، اگرچه شکل گرفته است، اما به نوعی ناپخته و خام است و به سادگی می‌توان آن را به سمت و سوی هویت‌ها، سنت‌ها و ارزش‌ها سوق داد. این اتفاق نه تنها تاکنون محقق نگردیده است، بلکه ساز و کارهای ناقص و مشکل‌دار موجود از جمله مکانیزم جذب اساتید در دانشگاه‌های هنر، کنترل شرایط را به‌طور کامل از دست خارج نموده است. البته باید عنایت داشت که با توجه به دلایلی که قبلاً عنوان شد، تفاوت ظاهری بسیاری از الگوهای هنجاری و رفتاری دانشجویان دانشکده‌های هنر از سایر دانشجویان، امری کاملاً طبیعی بوده و این تفاوت، اصلاً به معنای هویت‌طلبی جدید و متفاوت دانشجویان هنری نیست.

در نهایت می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود که پیرامون این موضوع دو وظیفه بر عهده مسئولان دانشکده‌ها و دانشگاه‌های هنر وجود دارد که از هر دو مورد تاکنون غفلت شده است: نخست طراحی و ارائه یک نقش شایسته یا مقام ترجیحی، متناسب با نیازها و خواسته‌های روز دانشجویان و یا کمک به آنها جهت انتخاب الگویی مناسب. در این صورت یک هرم هویتی شکل می‌گیرد و به دانشجو اجازه داده می‌شود که باورها، تفکرات و نگرش‌های شخصی خود را به اشکال اجرایی مختلف، اما در زیر سایه هرم هویتی طراحی شده اجرا نماید. طبیعتاً با عدم پرداختن به این مهم می‌توان انتظار داشت که دانشجویان از سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها الهام گرفته و تولیدات هنری او نیز با رنگ و بویی غیر بومی ارائه گردد. دوم آنکه، رفع بخشی از نگرش‌های منفی نسبت به دانشجویان و دانشکده‌های هنر در جامعه که عمدتاً ناشی از عدم شناخت و درک کافی از شرایط آن است، از دیگر وظایف دانشگاه در این حوزه است. به عبارت دیگر، جامعه از ماهیت و واقعیت موجود در دانشکده‌های هنر و ویژگی‌های رشته‌های هنری، آنگونه

که باید مطلع نیست و دانشگاه وظیفه دارد که با اطلاع‌رسانی و تبلیغات مناسب نسبت به رفع این نقیصه اهتمام ورزد.

وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر از منظر دانشجویان

بر اساس مفروضات مطالعه، دومین فاز عملیاتی طرح نیز پس از فاز اجرای مصاحبه‌های عمیق، اجرای بحث‌های گروهی متمرکز (F.G.D) با حضور نمایندگان دانشجویان، تعریف گردید. بنابراین با توجه به فضای دوگانه‌ی جامعه آماری طرح، دو جلسه بحث گروهی متمرکز، برنامه‌ریزی و بر همین اساس نیز نسبت به عملیاتی کردن این فاز، نخست در دانشگاه هنر و سپس در پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران جلسات برگزار گردید. نتایج حاصل از این بخش نیز در زیر ارائه شده است.

مفهوم وضعیت فرهنگی

در جلسات بحث گروهی متمرکز نیز همچون جلسات مصاحبه‌های عمیق، در ابتدا می‌بایست به تعریفی واحد از موضوع طرح دست یافته می‌شد تا ادامه جلسه حول موضوع مورد نظر امکان‌پذیر گردد. از این روی در نخستین گام از اجرای هر جلسه، تشریح موضوع وضعیت فرهنگی در دانشگاه و بیان مولفه‌های روشن‌کننده این وضعیت مورد واکاوی قرار گرفت. مباحث مطرح شده در هر دو جلسه پیرامون این موضوع را می‌توان به این شکل جمع‌بندی نمود که مولفه‌های قابل بررسی جهت شناسایی وضعیت فرهنگی دانشجویان در دانشگاه عبارت است از مواردی همچون وضعیت ظاهری دانشجویان، وضعیت پوشش دانشجویان، نحوه گذران اوقات فراغت، نحوه تعاملات دانشجویان پسر و دختر با یکدیگر، علایق و وابستگی‌های دینی دانشجویان و...

رضایت‌بخش بودن وضعیت فرهنگی موجود

دانشجویان معتقد بودند که وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر در این سطح، حتی بهتر از وضعیت فرهنگی دانشجویان در سایر رشته‌ها است. دانشجویان هنر با توجه به اقتضائات رشته تحصیلی‌شان (که در مصاحبه‌های عمیق و از سوی صاحب‌نظران نیز بسیار مورد تأکید قرار گرفت) از نوعی سادگی و بی‌آلایشی روحی برخوردار هستند که این ویژگی‌ها منجر به شکل‌گیری نوعی صمیمیت مخصوص در تعاملات میان دانشجویان گردیده است، بنابراین ظاهر و باطن ماجرا، همین سادگی و صمیمیت است. ممکن است این صمیمیت در تعاملات میان

دانشجویان سایر رشته‌ها دیده نشود، ولی بدون تردید این سادگی نیز در ارتباطات و تعاملات آنها وجود نخواهد داشت.

تصور رضایت‌بخش نبودن وضعیت فرهنگی در بیرون از دانشگاه/دانشکده

حاضران در جلسات معتقد بودند که بخش عمده‌ای از ایرادات و یا مسائلی که در ارتباط با وضعیت پوشش، ظاهر، تعاملات و روابط دانشجویان هنر مطرح می‌شود، ناشی از نگاه منفی مسئولان و جامعه به مقوله هنر است. این نگاه منفی نیز از این امر ناشی می‌شود که به مقوله هنر به عنوان یک مقوله کاربردی نگریسته نمی‌شود. به نوعی، شاید این تفاوت‌ها به اشکالی دیگر در میان دانشجویان رشته‌های پزشکی، حقوق، مکانیک و... نیز وجود داشته باشد، بنابراین چون این رشته‌ها، رشته‌هایی کاربردی محسوب می‌شوند، تفاوت‌های موجود نیز مثبت تلقی می‌شود. بر همین اساس نیز، این اعتقاد وجود داشت که هیچ نوع مسأله‌ای در این زمینه در میان دانشجویان هنر وجود ندارد و اصولاً نمی‌توان تفاوت‌های موجود را مثبت و یا منفی و همچنین ارزشی و یا غیرارزشی تلقی نمود. برخی از دانشجویان معتقد بودند که حتی دانشجویان مذهبی رشته‌های هنر با دانشجویان مذهبی سایر رشته‌ها این تفاوت‌ها را دارا هستند. در مقابل مسائل و مواردی در ارتباط با وضعیت فرهنگی دانشگاه و یا دانشکده هنر مطرح گردید که در این بخش و عمدتاً تحت عنوان تفاوت‌های وضعیت فرهنگی در دانشگاه‌های هنر و سایر دانشگاه‌ها مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

تفاوت وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر و زمینه‌های تفاوت میان وضعیت فرهنگی

آن‌ها با سایر دانشجویان

به اعتقاد دانشجویان، این امری کاملاً طبیعی است که شیوه تفکر و نگرش دانشجویان هنر نسبت به سایر دانشجویان تا حدودی متفاوت باشد. دانشجوی هنری که ماهانه تعداد قابل توجهی تئاتر و یا فیلم خوب می‌بیند، چندین قطعه موسیقی می‌سازد و یا می‌شنود، احساسات خود را در قالب نقاشی، طراحی و... به نمایش می‌گذارد، بدیهی است که با افراد عادی و غیر دانشگاهی و یا افراد دانشگاهی غیر هنری، متفاوت باشد.

مهمترین بحث در ارتباط با تفاوت‌های موجود میان دانشجویان رشته‌های هنری و سایر دانشجویان با توجه به همبستگی و نزدیکی دو مقوله فرهنگ و هنر مطرح گردید. این دو مفهوم غالباً همراه با هم به کار برده می‌شوند و این همراهی نشان از قرابت و ارتباطات فرهنگی این دو حوزه با یکدیگر دارد و حتی یک گام پیشتر، بسیاری معتقدند که اصولاً مقوله هنر، مقوله‌ای

فرهنگی است و آموزش هنر نیز به نوعی آموزش فرهنگی است. بنابراین زمانی که سخن از وضعیت فرهنگی در دانشگاه‌های هنر به میان می‌آید، به عنوان یک مساله مهم باید به مقوله آموزش نیز توجه نمود. از همین روی نیز اغلب حاضران در جلسات برنامه‌ریزی فرهنگی و برنامه‌ریزی آموزشی در محیط‌های هنری را جدای از هم در نظر نمی‌گرفتند و به عنوان مهمترین مشکل فرهنگی موجود، به ابعاد مختلف برنامه‌های آموزشی خود اشاره می‌نمودند. در همین راستا از محتوای دروس آموزشی، امکانات و تجهیزات آموزشی در اختیار، همچون سالن و سرانه فضای آموزشی، کیفیت و کمیت اساتید و... بسیار گله‌مند بودند. برگزاری جشنواره، برگزاری نمایشگاه، اجرای فیلم و تئاتر و پخش نمایش، اجرای کنسرت و جلسات سخنرانی و... که برای دانشجویان رشته‌های غیر هنری به عنوان فوق برنامه‌های هنری تعریف می‌شود، در دانشگاه‌های هنر از جمله برنامه‌ها و نیازهای آموزشی فرهنگی محسوب می‌گردد.

دانشجویان در راستای ایرادات و انتقاداتی که وارد می‌نمودند، معتقد بودند هیچ‌یک از دروس آموزشی و محتوای آن‌ها به دانشجویان نمی‌گوید که به عنوان یک هنرمند چه مسئولیتی را بر دوش و چه رسالتی را بر عهده دارند. کدام نقش فرهنگی را و چگونه باید ایفاء نمایند. دانشجویان هنر نمی‌دانند که بایستی تا کجا پیش بروند و به چه چیزی باید برسند. فارغ التحصیلان رشته‌های هنری پس از اتمام دوره دانشگاه نمی‌توانند بگویند در رشته خود یک هنرمند هستند و به عبارت دیگر آینده دانشجویان هنر در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. این مسائل منجر می‌گردد به این امر که دانشجوی هنر یک افق فرهنگی نداشته باشد. اساتید پاره وقت و یا تمام وقت بدون انگیزه، کمبود زمان کلاس‌ها و... نیز خود دلیل اصلی مضاعف بر افزوده شدن به این سردرگمی است.

هیچ برنامه درسی و یا فرهنگی وجود ندارد که بگوید دانشجویی که در سال نخست وارد دانشگاه و رشته‌های هنری می‌شود، به لحاظ فرهنگی باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد و به هنگام فارغ التحصیلی و خروج از دانشگاه، بایستی با چه نوع ویژگی‌هایی به جامعه تزریق شود. این برنامه نه در نگاه مدیریتی دانشکده هنر، نه در نگاه اساتید و نه در محتوای درسی و شرح درس، وجود ندارد.

اجرا و ارائه هنر در هر یک از رشته‌های هنری نیاز به بودجه فراوانی دارد. دانشجو اگر این بودجه را در اختیار داشته باشد، می‌تواند فعالیت نماید، اما اگر توان تامین این بودجه را نداشته باشد، با توجه به عدم وجود کوچکترین حمایتی از سوی دانشگاه و یا جامعه پس از فارغ التحصیلی، بایستی از رشته‌های هنری خداحافظی کند. این شرایط نوعی احساس یأس و

سرخوردگی را برای دانشجویان هنری به ارمغان می‌آورد. نوعی رخوت و سستی که بعدها به راحتی مورد نقد و انتقاد جامعه، مسئولان و دانشگاه نیز قرار می‌گیرد.

زمانی که تأمین برنامه‌های آموزشی مناسب و مطلوب (با توجه به نزدیکی بسیار زیاد برنامه‌های آموزشی و فرهنگی در رشته‌های هنر) که رسالت دانشگاه است، محقق نمی‌گردد، ناخودآگاه، هم دانشگاه و هم دانشجو دچار رخوت می‌گردد و این رخوت نیز طبیعتاً می‌تواند هنجارشکنی دانشجویان را در پی داشته باشد، چرا که از نظر دانشجو تفاوت دانشگاه با محیط‌های بیرونی همچون پارک، وجه آموزشی آن است و زمانی که این وجه اختلاف از بین برود، دانشگاه هویت خود را نزد دانشجو از دست خواهد داد.

از دیگر مشکلاتی که در ارتباط با برنامه‌های آموزشی و فرهنگی توأمأ مطرح گردید، عبارت بود از عدم وجود ارتباط میان دانشگاه و دانشکده هنر با جامعه که به نسبت منجر به نبود ارتباط میان دانشجویان رشته هنر با جامعه گردیده است و این یک نیاز حیاتی برای دانشجویان هنر است و گواه آن عملکرد کشورهای توسعه یافته در این زمینه است. در دانشگاه‌های هنری این کشورها، سالن‌ها و مکان‌های اکران نمایش به گونه‌ی متصل به خیابان‌ها راه‌اندازی شده است. هنرمند برای ارتباط با جامعه، اطلاع از ارزش‌ها و نیازهای حاکم بر جامعه و... نیاز به این ارتباط دارد. در کشور ما این ارتباط کاملاً منقطع گردیده است و چنانچه پیش از این نیز اشاره گردید، بخشی از نگرش منفی موجود نسبت به دانشجویان هنر ناشی از همین فقدان ارتباط و عدم درک و شناخت متقابل است. اگر تفاوتی میان دانشجویان هنری و غیرهنری و جامعه دیده می‌شود، به این دلیل است که هیچگاه فرصتی برای قضاوت صحیح در این زمینه به وجود نیامده است. اجتماع و هنر در مورد هم دارای گمان هستند. هیچگاه فرصتی نبوده است تا هنر آن‌طور که باید خود را به اجتماع معرفی نماید و سپس اجتماع بر آن اساس قضاوت نماید. نتیجه این امر نیز چنان خواهد بود که احساس نیاز به هنر در جامعه از میان می‌رود و وجود یا نبود هنر در جامعه بی‌اثر می‌گردد. در چنین شرایطی، در نظام رسمی جامعه نیز فرصت فراهم می‌گردد تا هر فردی با هر تخصص و گرایشی در مقطع تخصصی تحصیلات، وارد عرصه هنر گردد. هر فردی با هر تخصصی و گرایشی نسبت به تولید آثار هنری برای شبکه‌های رسمی جامعه اقدام نماید و نتیجه اینکه این نگاه و نگرش منفی نسبت به دانشجویان هنر پدیدار گردد. تفاوت دیگری که در مقایسه دانشجویان هنر با سایر دانشجویان مطرح گردید، ناشی از روح و ماهیت رشته‌های هنری بوده است. دانشجویان معتقد بودند روح و ماهیت هنر، سازندگی و رشد است. از این روی دانشجویان رشته‌های هنری بایستی دانشجویانی صاحب تفکر، صاحب ایده، روشنفکر و خلاق باشند. انتخاب مسیر مستقیم جهت دستیابی به یک هدف و یا ارائه یک

اثر، از نظر دانشجویان هنری نمی‌تواند مطلوب باشد. بنابراین بایستی راه‌های جدید در این مسیر آزموده شوند و این امر نیازمند پویایی ذهن است. بر همین اساس نیز نگرش دانشجویان هنری کمتر در قالب‌های رسمی قرار می‌گیرد و بیشتر قالب‌گریزی است که می‌تواند آثاری قابل قبول و ماندگار از آنان به جای گذارد. از این روی، قالب‌گریزی، داشتن دیدگاه انتقادی و ساختارشکنی لازمه‌ی موفقیت آنان و از جمله ویژگی‌های روحی آنان گردیده است و این روحیه به ناچار در سایر عرصه‌های زندگی آنان نیز اثرگذار و قابل مشاهده است. البته ایشان معتقد بودند این ساختارشکنی، یک ساختار شکنی مثبت بوده و به هیچ وجه به معنای نادیده انگاشتن خطوط قرمز و فقدان دغدغه‌های فرهنگی نیست.

به طور قطع جنس ارزش‌ها و هنجارهای دانشجویان هنر با ارزش‌های حاکم بر جامعه فرق ندارد. تنها نوع دریافت و نوع برخورد دانشجویان هنر با این هنجارهاست که تفاوت دارد. دانشجویان هنری قرائت‌های متفاوت از همان ارزش‌ها و هنجارها را داشته و در قالب آثار خود نیز ارائه می‌نمایند.

نکته دیگری که به عنوان تفاوت میان دانشجویان هنر با سایر دانشجویان و حتی با جامعه بیان گردید، تفاوت نوع پوشش و نوع روابط و تعاملات بود. دانشجویان معتقد بودند که دانشجویان هنر ارتباط بسیار عمیق‌تری را نسبت به سایرین با طبیعت و عناصر آن برقرار نموده‌اند و این ارتباط تأثیر قابل توجهی را در نوع برخورد و پوشش آن‌ها، رنگ‌های مورد استفاده و... داشته است و البته این تفاوت در همین حد ظاهر بوده و نمی‌توان برای آن بار ارزشی منفی قائل گردید.

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به نتایج طرح و پرسش‌های اصلی پژوهش در ادامه تلاش شده است تا با تجمیع نظر مسئولان و دانشجویان به مهمترین پرسش‌های پژوهش پاسخ داده شود علاوه بر آن تلاش شده است پیشنهادهایی نیز در رابطه به مسائل مطرح شده ارائه گردد.

- وجود تفاوت میان وضعیت فرهنگی دانشجویان و دانشگاه‌ها/ دانشکده‌های هنر با سایر دانشجویان و یا دانشکده‌ها

مهمترین دستاورد این پژوهش، آن است که در هر دو دسته نتایج مصاحبه‌های کیفی و جلسات بحث گروهی متمرکز، پاسخ سوال اصلی طرح، مثبت است؛ بدین معنی که در واقع میان وضعیت فرهنگی دانشجویان هنر و سایر دانشجویان تفاوت معنی‌دار دیده می‌شود. بنابراین آنچه

واضح و مبرهن است اینکه نمی‌توان با این وجوه افتراق و تفاوت به صورت سریع و موردی برخورد نمود، چرا که ارائه راهکاری این چنین بر وخامت اوضاع خواهد افزود. نخستین گام برای مواجهه با این وجه افتراق، ریشه‌شناسی تفاوت‌های مشاهده شده است که در این طرح به صورت تفصیلی، صورت پذیرفت و نتایج، بیانگر این امر بوده است که برخی از این تفاوت‌ها امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر و به عبارت دیگر از اقتضات رشته‌های هنری است و بخشی نیز غیرطبیعی و امری قابل‌تامل و پیگیری است که البته قسمتی از همین تفاوت‌های غیرطبیعی خود ناشی از ویژگی‌ها، خواسته‌ها و نیازهای متفاوتی است که به صورت کاملاً طبیعی برای دانشجویان رشته‌های هنر به وجود آمده است.

پس از شناسایی ریشه‌های تفاوت‌های مشهود می‌توان نسبت به مقابله و مواجهه با آن اقدام نمود، بنابراین راهکارهای پیشنهادی در این خصوص به شرح زیر قابل ارائه است:

- شناخت و توجه به ویژگی‌های رشته‌های هنری و استفاده از آن در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی از یکسو و فرهنگ‌سازی گسترده با بهره‌مندی از صاحب‌نظران و متخصصان این حوزه جهت پذیرش این ویژگی‌ها در سطوح مختلف جامعه و مسئولان از سوی دیگر؛

- ایجاد ساز و کاری منسجم از طریق اجرای نظام‌مند یک طرح پژوهشی به منظور شناسایی نیازها، خواسته‌ها و انتظارات متفاوت شکل گرفته برای دانشجویان رشته‌های هنر به منظور بکارگیری آن در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی آتی.

- نقش اساتید در عدم‌درک صحیح و شفاف ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر جامعه و نیازها و خواسته‌های آن برای دانشجویان هنر

تشریح آنچه که مورد نیاز جامعه است و آنچه که برای جامعه ارزش و هنجار تلقی می‌شود برای دانشجویان، از جمله رسالت‌های دانشگاه است که بخش عمده‌ای از آن در کلاس درس و توسط اساتید قابل تحقق است. با توجه به اینکه دانشجویان رشته‌های هنری در هر زمینه‌ای می‌بایست در نهایت قادر به خلق آثار جهت ارائه به جامعه باشند، تحقق امر فوق برای آنان حائز اهمیت دو چندان است، اما بیانات اغلب اساتید و صاحب‌نظران حوزه‌های هنری بیانگر این امر است که با توجه به فقر علمی خاص موجود در کشور در این خصوص و ضرورت استفاده از اساتید پاره وقت خارج از دانشگاه از یکسو و فقدان ساز و کاری منسجم جهت جذب اساتید برخورد سلیقه‌ای در این زمینه، امکان تحقق این هدف را به تعویق انداخته است.

در هر فعالیت و پیشه‌ای وجود اساتید راهنما که با تجربیات ارزنده خود چراغ‌دار راه کارآموزند و تبعیت از آنان سبب بالندگی فراگیران می‌گردد، لازم و ضروری است. در آموزش

هنر که با عنایت به گفتارهای گذشته از جنسی فرهنگی برخوردار است نیز اساتید کارآموده و معتقد به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی دارای نقش به‌سزایی هستند. حضور دایمی اساتید و تعامل شایسته آنان با دانشجویان هنر است که با توجه به ویژگی‌های این رشته از جمله حضور همه جانبه استاد در صحنه آموزش، پایه‌گذار خلق آثاری بدیع و هنری می‌شود. در این حوزه استفاده از اساتید پاره‌وقت که وقت و زمان لازم را در جهت ایجاد رابطه‌ای صحیح و هنرمندانه با هنرووران ندارند، کاربرد نخواهد داشت و پیشنهاد می‌شود که در ارتباط با سیستم جذب اساتید، هم به لحاظ علمی و هم هنجاری و زمان‌مند بودن همکاری‌ها، بازنگری عمده به عمل آید. البته در این بازنگری رعایت طرف اعتدال از اولویت‌هایی محسوب می‌شود که عدم توجه به آن به اندازه نبود این سیاست مشکل‌زا خواهد بود، چراکه توجه و تعصب بیش از حد به یک جنبه و صرف‌نظر از توانمندی‌های افراد، ممکن است منجر به محرومیت جامعه و دانشگاه از نقاط مثبت اساتید گردد.

- ضرورت توجه توأمان به برنامه‌ریزی آموزشی و برنامه‌ریزی فرهنگی در محیط‌های هنری از جمله نکات مورد توجه در جلسات بحث گروهی متمرکز، لزوم توجه به همبستگی و نزدیکی دو مقوله فرهنگ و هنر است. این دو مفهوم غالباً با هم به کار برده می‌شوند و این همراهی نشان از قرابت و ارتباطات فرهنگی این دو حوزه با یکدیگر دارد. بر همین اساس نیز عنوان گردید که اصولاً مقوله هنر، مقوله‌ای فرهنگی است و آموزش هنر نیز به نوعی آموزش فرهنگی قلمداد می‌شود، بنابراین برنامه‌ریزی فرهنگی و برنامه‌ریزی آموزشی در محیط‌های هنری بایستی در کنار هم دیده شوند و تفکیک این دو حوزه از یکدیگر مساله‌ساز خواهد بود. همچنین در برنامه‌ریزی فرهنگی برای رشته‌های تحصیلی به‌طور اعم و رشته‌های هنری به‌طور اخص باید در نظر داشته باشیم که آموزش بخش عمده‌ای از فرهنگ را آفریده و منتقل می‌کند. به عبارت دیگر همانگونه که اشاره شد، انطباق بسیاری بین دو حوزه مذکور، به‌ویژه در فضاهای آموزشی وجود دارد. در این راستا ارائه برنامه‌هایی آگاهی‌بخش که بر اساس آن دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و مخصوصاً گروه‌های آموزشی را به رسالت فرهنگی خود بیشتر واقف نماید، لازم و ضروری است. البته در این مورد انجام مطالعات پایه (بنیادی) و کاربردی به منظور حرکت علمی و در نتیجه دستیابی به نتیجه‌ای قابل دفاع پیشنهاد می‌گردد. در نهایت تاکید می‌شود که در مباحث مربوط به برنامه‌ریزی فرهنگی در دانشگاه‌ها، باید به نقش مکمل و متقابل آموزش و فرهنگ به مثابه یک متغیر مستقل نگریست.

- عدم شناخت و درک متقابل لازم و کافی میان هنرووران، مسئولین و آحاد جامعه

هر سازمانی به منظور شناساندن خود در محیط اجتماعی نیازمند یک سیاست تبلیغی و ترویجی سازمانی است. در سازمان‌های آموزشی و در راس آن وزارت علوم و در سطوح بعد دانشگاه‌ها، برنامه‌های ویژه‌ای در دستور کار قرار می‌گیرد که بر آن مبنا منویات فرهنگی مجموعه، بارگذاری و راه‌اندازی می‌شود. علاوه بر این دانشگاه باید این سیاست‌ها و اهداف را در درجه نخست به اطلاع عموم و در گام بعد به اطلاع مخاطبان خود (دانشجویان) برساند. داشتن سیاستی روشن برای تبلیغ و ترویج سیاست‌ها و اهداف خود که مبین هنجارها و ارزش‌های مدنظر وزارتخانه، دانشگاه و سایر نهادهای دخیل در امور فرهنگی است، ضروری است. با وجود این سیاست تبلیغی و ترویجی، دانشجویان به راحتی با ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب نظر دست‌اندرکاران آشنا می‌شوند و در شکل دادن به نقش خود به عنوان یک فراگیر رشته هنر، انطباق لازم را در راستای اهداف فرهنگی دانشگاه تا حد توان و با راهنمایی‌های مسئولان فرهنگی بدست خواهند آورد. قابل ذکر است که این سیاست تبلیغی و ترویجی باید توسط متخصصان امر و با توجه به کار علمی و پژوهشی تدوین و اجرایی گردد.

- کهنگی و ناکارآمدی محتوای درسی و طرح درس‌های تهیه و تصویب شده برای رشته‌های هنری

درون مایه و محتوا در هر مقوله‌ای نقش بارزی را در حرکت صحیح و مناسب مجموعه دارد. کهنگی و عدم وجود نوآوری در محتوا سبب ایجاد نوعی پسرقت در سیستمی می‌شود که از آن محتوا بهره می‌گیرد. محتوای آموزشی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. محتوای آموزشی رشته‌های هنر در این ارتباط از حساسیت‌های بیشتری برخوردار است، چراکه هنر یک مقوله فرهنگی است که پویایی و یا رکود آن با استمرار و تداوم فرهنگی از یکسو و سکون فرهنگی و هنری از سوی دیگر همراه است. از آنجا که مقوله‌های هنری و محتوای آموزشی آن در آفرینش و انتقال هویت مشخصی نیز دست‌اندرکار است، نوآوری در این محتوا از اهمیت برخوردار است. - ابهام در چگونگی ایفای نقش دولت در هدایت جریان هنر در اجتماع

در کشورهایی نظیر ایتالیا، اتریش، فرانسه در اروپا و کشورهای اسلامی نظیر ترکیه، مباحث هنری با حمایت‌های دایمی از سوی صاحبان سرمایه و قدرت همراه بوده است. هنر مقوله‌ای هزینه‌بر است و از آنجا که ارتباط مستقیمی با فرهنگ دارد، موضوعی پیچیده و دشوار تلقی می‌شود، بنابراین سرمایه‌گذاری در آن نیز بسیار سنگین و از عهده فرد و یا افراد خارج بوده، نیازمند سازماندهی بهینه است. در اکثر کشورهای صاحب سبک هنری، دولت و سازمان‌های صاحب قدرت، تنها با تامین سرمایه و بدون جهت‌دهی و القای مسیر مشخص برای هنر، سعی در حمایت و پشتیبانی از این بعد حیاتی بشر داشته و دارند و این رویه بالندگی هنری را برای

این کشورها به ارمغان آورده است. از آنجا که هنر در کشور ایران متولیان دولتی مختلف از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی و در سطوح آموزشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری را دارد؛ نخست همسویی در سیاست‌ها و سیاستگذاری‌های بخش فرهنگ و هنر از ضروریات به شمار می‌رود (مدیریت یکپارچه فرهنگ و هنر) دوم، حمایت‌های مادی و معنوی از مقوله فرهنگ می‌بایستی فاقد جهت‌دهی خاص بوده و به عبارتی از سیاسی کردن این مقوله پرهیز شود.

منابع

- آراتو، اندو (۱۳۸۵). تفکر نوکانتی: حلقه مفقود نظریه انتقادی. ترجمه امید مهرگان، انتشارات گام نو، تهران.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۸). برنامه‌ریزی فرهنگی، عامل تغییر یا ثبات. فصلنامه فرهنگ عمومی، ش ۱۸ و ۱۹، ص ۱۲-۱۶.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی. تهران: نشر نی.
- روح المینی، محمود (۱۳۸۰) زمینه فرهنگ شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران.
- زیمل، جورج، واندنبرگ، فردریک (۱۳۸۶) جامعه شناسی، ترجمه ی عبدالحسین نیک گهر، نشر توتیا، تهران.
- غیاثی ندوشن، سعید (۱۳۸۶). جایگاه و نقش برنامه‌ریزی فرهنگی در دانشگاه‌ها. پژوهشنامه در دانشگاه‌ها، دفتر مطالعات فرهنگی و برنامه‌ریزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳) جامعه شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- منطقی، مرتضی (۱۳۸۲). بحران هویت دختران (طرح پژوهشی). پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاددانشگاهی.
- وثوقی، منصور و علی‌اکبر نیک خلق (۱۳۷۸). مبانی جامعه شناسی. تهران: نشر بهینه.
- یادگارزاده، غلامرضا، بهرامی، آرش و پرند، کوروش (۱۳۸۶). نیازسنجی، گام بنیادی در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی. پژوهشنامه در دانشگاه‌ها، دفتر مطالعات فرهنگی و برنامه‌ریزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. ص ۲۵۵ - ۲۷۴.